

## باز خوانی مستندات تاریخی هویت غوریان

□ محمدعلی نجیبی \*

### چکیده

پیشینه و هدف: غوریان با حکمرانی خاندان شنسبانیه شناخته شده است. این خاندان سال‌های طولانی در افغانستان (خراسان تاریخی) و شبه‌قاره هند حکومت کردند. هدف: یافتن پاسخ واقع‌بینانه و مستند به کج‌نگاری و تردید انگاری هویت هزاره‌گی و شیعی بودن غوریان در مسیر تاریخنگاری است. روش‌ها: با مطالعه در منابع و کتب تاریخی و استفاده از روش کتابخانه‌ای و اطلاع‌رسانی مجازی، هویت هزاره‌گی و شیعی غوریان بررسی و مستند سازی شده است. یافته‌ها: مستندات تاریخی نشان می‌دهد که بعضی از مورخین، تعدداً اقتدار و پیشینه تمدنی غوریان را به قوم غیر هزاره نسبت داده و تشیع بودن آنان را نیز انکار کرده و جنگ غزنویان و غوریان را نه مذهبی، بلکه خصومت و انتقام‌گیری شخصی دانسته‌اند. نتیجه: از شواهد و داده‌های تاریخی، موقعیت زیستی و جغرافیایی و همچنین آداب و رسوم مردم غور به دست می‌آید که آنان هزاره و از بازماندگان سلسله غوریان تاریخی می‌باشند. انقراض سلسله غزنویان به دست غوریان نیز برخاسته از دشمنی، ظلم و سرکوب دوامدار و خصومت مذهبی غزنویان بوده است. واژگان کلیدی: غوریان، هزاره‌ها، غزنویان، زبان، مذهب.

## مقدمه

یکی از بحث‌های مهم در تاریخ تشیع حاکمیت و سلسله غوریان هزاره است. غوریان در حوادث سیاسی و نظامی قرن ششم در خراسان و ماوراءالنهر، افغانستان و هند، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته و در معادلات منطقه‌ای نقش تعیین‌کننده داشتند. گرچه این بحث در بین مورخین ایران اقبال‌چندانی نیافته است اما در افغانستان، شبه‌قاره و آسیای مرکزی بحث‌های زیادی درباره آن صورت گرفته است. رویدادهای تاریخی نشان می‌دهد که خاندان شنسب به عنوان حاکمان محلی، در قرون نخستین اسلامی در منطقه غور یا بخشی از غور حکمرانی کرده‌اند. آنها تلاش کردند در برابر حکومت‌های صفاری و سامانی و غزنوی مقاومت کنند یا حکومت نیمه‌مستقلی تحت تابعیت این حکومت‌ها داشته باشند؛ حتی احتمال می‌رود که در این دوره گاه برای مدتی به صورت مستقل حکومت کرده‌اند و شروع حکومت غوریان را پیش از سال ۴۰۱ ق/ ۱۰۱۱ م در دوره محمدبن سوری شنسی، رئیس ناحیه غور می‌داند.

آنچه مهم به نظر می‌رسد این است که مورخین در باره تشیع و هزاره بودن غوریان نظریات یکسانی ندارند؛ بعضی غوریان و شنسیان را قوم جدا از هزاره‌ها دانسته که به هزاره‌های امروزی ارتباط پیدا نمی‌کنند، بلکه آنها را اقوام جداگانه به حساب می‌آورند، عده‌ای از مورخین در مورد شیعه بودن سلسله غوریان تردید کرده‌اند که آنها شیعه نبوده بلکه پیروان اهل سنت بوده‌اند. مهمترین بحثی که در این مورد نیز مطرح شده است نزاع غزنویان و غوریان است. مورخین از این نزاع برداشتهای متفاوت و طبق سلايق خود گزارش کرده‌اند از جمله این که تقابل غزنویان با غوریان مسایل سیاسی بوده است. بعضی گفته‌اند جنگ آنان مسایل مذهبی بوده، چون سلسله غوریان شیعه مذهب و غزنویان پیرو مذهب اهل سنت بوده‌اند، بعضی نزاع آنها را انتقام‌های شخصی دانسته، حتی آتش زدن غزنین توسط سلطان حسین غوری در افواه عامه که «غزنی را غور غزنی کرد» به گونه‌های مختلف سینه به سینه نقل شده و تا امروز ادامه یافته که هرکدام در جای خود قابل تامل می‌باشد.

نوشتار زیر در حد امکان به موارد فوق پرداخته به گونه‌ای که برای محققین روزنه و پیش

درآمدی را مهیا می سازد تا به گونه‌ای مفصل‌تر در زمینه پرداخته و این برهه‌ای از تاریخ را برای نسل امروزی از زوایای مختلف به بحث گیرند و آنچه شایسته این دودمان است و خدماتی که آنها برای بشریت، خراسان تاریخی و سرزمین افغانستان به یادگار گذاشته اند برای نسل امروز باز گو نمایند.

## جغرافیای غور

غور نام ولایتی است در میان خراسان قریب به غزنین و غرجستان و بیشتر بلاد آن کوهستانی است و از این رو آن را غور غرجستان و غرشتان گویند؛ زیرا که در لغت آنان غرجستان کوهستان است. حکام غور بعد از غزنویه مشهورند، و منسوب به غور را غوری میگویند، سرزمینی کوهستانی در افغانستان میان وادی هلمند و هرات، و امروز آن را هزارداستان نامند.

در «حدود العالم» چنین آمده است: غور یا غورستان بر ناحیه کوهستانی وسیعی اطلاق می‌شد که میان هرات و غزنین واقع بوده‌است حدّ شمالی این ناحیه را منطقه گوزگانان و تخارستان تشکیل می‌داد و مرز شرقی و جنوب شرقی آن تا غزنین و کابل امتداد داشت. جنوب و جنوب غربی آن نیز به ناحیه بست و زمین داور و از غرب نیز به هرات محدود می‌شد. در واقع این منطقه، مشتمل بود بر درّه‌های کوهستانی که امروزه به نام کوه‌های بابا و سفید کوه معروف هستند و کوه‌های خراسان را به سلسله جبال هند و کوش و فلات پامیر پیوند می‌دهند. سرچشمه رودهای مرغاب، هریرود و هیرمند در این منطقه کوهستانی قرار داشت. بخش غربی این منطقه کوهستانی، غرجستان خوانده می‌شد. رود مرو که از این بخش سرچشمه می‌گرفت، مرز غور و گوزگانان را تشکیل می‌داد. (حدود العالم، ۱۳۶۲، ۴۴).

اما بخش شرقی این منطقه کوهستانی که اختصاصاً به نام غور شهرت داشت، از درّه‌های کوهستانی صعب‌العبور تشکیل می‌شد که در عصر باستان با مناطق مجاور شمال و شمال شرقی خود، یعنی بامیان و غزنین، به لحاظ فرهنگی پیوستگی شدیدی داشت و ظاهراً تحت سیطره و نفوذ فرهنگ و مذهب بودایی بود. علاوه بر آن‌که نظام مطلوب سیاسی نزد آریاهای شرق ایران، ملوک الطوائفی بود، پراکندگی و جدایی درّه‌های این منطقه به تشّت سیاسی آن ناحیه دامن

می‌زد، چنان‌که تقریباً در هر شهر، روستا یا قلعه‌ای از آن‌جا، اعضای مختلف و متعدّد یک یا چندین خاندان حکومت می‌کردند. (بیهقی، ۱۳۷۴، ۱۳۶-۱۴۳).

در نزهة القلوب آمده است: غور ولایتی است و شهرستان آن را آهنگران خوانند. از اقلیم چهارم است. طولش از جزایر خالدات «صط» و عرض از خط استوا «له» و قریب سی پاره دیه از توابع آنجاست و مردم آنجا را به بلاهت نسبت کنند. (مستوفی، ۱۳۸۴، ۱۵۴)

حمدالله مستوفی، بن ابی بکر، قزوینی «نزهة القلوب»، تهران: اساطیر، ۱۳۸۴ ص ۱۵۴. و یاقوت در معجم البلدان گوید: غور کوههایی و ولایتی بین هرات و غزنه است، و بلادی سردسیر و پهناور و ترسناک است و با اینهمه شهر مشهوری ندارد و بزرگترین ناحیه آن قلعه ای است که آن را فیروزکوه نامند و مقرّ پادشاهان آنجاست. (معجم البلدان، ۱۳۸۰، ۲۵۰).

اصطخری گوید: اما غور دارکفر است و بسبب آنکه در آن مسلمانانی هستند آن را در ضمن بلاد اسلام آوردیم، و آن کوههایی آباد دارای چشمه‌ها و باغها و رودخانه هاست، و در پیرامون غور، عمل هرات تافره و از فره تا بلدی داور و از بلدی داور تا رباط کروان و از رباط کروان تا غرج الشار و از غرج الشار تا هرات، و همه آنها مسلمان هستند. (اصطخری، ۱۳۴۰، ۲۷۲).

دمشقی در نخبة الدهر گوید: جبال غور ناحیتی بزرگ است که قلعه‌هایی بسیار دارد و در زمان قدیم مملکتی مستقل بود، و ملک غورستان را سام میگفتند و این علم به هر یک از قسمتهای آن اطلاق میشد و از شهرهای معروف غور و خجستان، اوقه، کרוخ، مالان، رامین و بوشنج بود. (محمد بن ابی طالب دمشقی، سید حمید طبیبیان در «جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی» تألیف لسترنج چنین آمده است: ناحیه بزرگ کوهستانی در سمت خاور و جنوب غرجستان معروف بود به غور و غورستان، و از هرات تا بامیان و حدود کابل و غزنه امتداد داشت که عبارت از منطقه جنوب رودخانه هرات باشد. جغرافی نویسان قرون وسطی به این مطلب اشاره کرده اند که رودهای بزرگ مثل هریرود و هیرمند و خواش و فره (که به دریاچه زره میریزد) از این ناحیه سرچشمه می‌گیرند، و از حدود غرجستان نیز رود مرغاب برمیخیزد. از جغرافیای این منطقه کوهستانی متأسفانه شرحی به ما نرسیده است و محل شهرها و قلعه‌های آنجا که در تواریخ ذکر گردیده معین نیست. (لسترنج، ۱۳۷۷، ۱۳۰)



به گفته ابن حوقل: غور بلاد کفر بود، گو اینکه جماعتی از مسلمانان نیز در آنجا میزیستند. دره های آنجا معمور بود و چشمه ها و نهرها و باغهای بسیار داشت، و به داشتن معادن نقره و طلا معروف بود، و اکثر این معادن در ناحیه بامیان و پنجهر قرار داشت و غنی ترین آنها در محلی موسوم به خرخیز واقع بود. پس از زوال دولت سلطان محمود غزنوی، امرای غور که سابقاً از اعوان و یاران وی بودند استقلال یافتند و قلعه فیروزکوه را مرکز فرمانروایی خود قرار دادند. فیروزکوه قلعه بزرگی بود در کوهستان، ولی امروز محل آن معلوم نیست. امرای غور از نیمه قرن ششم هجری تا سال ۶۱۲ هـ. ق. که خوارزمشاه بساط حکومت آنان را درهم پیچید استقلال داشتند و چند سال بعد از آن فتنه مغول یکباره دولت آنان را برانداخت، ولی پیش از آن تاریخ، یعنی در سال ۵۸۸ هـ. ق. امرای غور توانستند قسمت عمده شمال هندوستان را تسخیر کرده سلطنت خود را در سرتاسر بلادی که از دهلی تا هرات امتداد داشت بسط دهند. پس از اینکه مغولان سلطنت غوریان را واژگون کردند، باز غلامان و عمال آنان مدت مدیدی یعنی تا سال ۹۶۲ هـ. ق. بر دهلی فرمانروایی داشتند. غور یا غورستان میان سالهای ۵۴۳ و ۶۱۲ هـ. ق. در ایام سلطنت امرای غور (از خاندان سام) به اوج شکوه و جلال خود رسید.

از شهرهای مهم آن ناحیه یکی «آهنگران» است، ولی قرائت صحیح این کلمه معلوم نیست. در سال ۶۱۹ هـ. ق. سراسر آن منطقه پایمال لشکریان چنگیز شد و فیروزکوه قهراً به تصرف آنان درآمد و با خاک یکسان گردید. دو قلعه معروف و عظیم آن ناحیه یکی «کلیون» و دیگری «فیوار» که ده فرسخ با هم فاصله داشتند و محل صحیح آنها درست معلوم نیست نیز پس از مقاومت بسیار تسلیم مغولان گردیدند و با خاک یکسان شدند. (دهخدا، ۱۳۷۷، غوریان، دیجیتال).

## اسلام و تشیع در غور

غور، سرزمین هزاره‌ها از معدود نقاط جهان اسلام است که اسلام و تشیع را با هم پذیرفته است. پس از آنکه سپاه اسلام در زمان خلیفه دوم و سوم موفق به تسخیر غور و فتح آن دیار نشدند و این ناحیه به دلیل کوهستانی بودن و داشتن راههای صعب العبور و مردان شجاع و جنگجو در مقابل اعراب مسلمان مقاومت ورزیدند و تسلیم نشدند اما در زمان خلافت امیرالمؤمنین،

علی (علیه السلام)، با رضا و رغبت اسلام آوردند و پرچم و منشور از دست آن حضرت، به سلاطین غور عطا شد. جوزجانی، مورخ دربار غوریان چنین گزارش می‌دهد:

«غالب ظن آن است که سلطان غور در عهد امیرالمؤمنین، علی (رضی الله عنه)، بر دست علی (کرم الله وجهه) ایمان آورد و از وی عهد و لویایی بستند و هرکه از آن خاندان به تخت نشستی آن عهد و لویای علی، بدو دادندی و محبت ائمه اطهار و اهل بیت مصطفی (ص) در اعتقاد ایشان راسخ بود.» (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۱۹ و ۳۲۰)

مؤلف دیگری در این باره، با تفصیل بیشتری می‌نویسد: «مرکز شیعیان غور یا مسلمین غور اولین تمرکز شیعه در بلاد غور بوده است؛ زیرا بین سنوات ۳۵ تا ۴۰ هجری مسلمان شده اند و در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) جعدة بن هبيرة المخزومی که خواهرزاده آن حضرت بود، از طرف وی به حکومت خراسان منصوب شد. به خاطر رفتار شایسته جعدة، مردم غور از جان و دل به علی (ع) محبت می‌ورزیدند. امرای غور، که وضع را کاملاً انسانی می‌یابند، بدون جنگ سر بر خط فرمان علی گذارده به دین اسلام مشرف می‌شوند و به پیشنهاد جعدة، فرمانروای کل خطه خراسان، حضرت علی (ع) فرمان حکومت سرزمین غور را به خاندان شنسب، که از امرای قبلی آن سامان بودند صادر فرمودند. این فرمان نامه، قرن‌ها در آن خاندان محفوظ بود و مایه مباهات آن دودمان به شمار می‌آمد.» (تشیید، ۱۳۳۱، ۶)

اسلام آوردن سلطان و مرکز غور در زمان خلافت علی (علیه السلام) و اخذ منشور حکومتی و لوا از دست آن حضرت در منابع دیگر نیز آمده و امری قابل تردید نیست. اما در تاریخ، حدود قلمرو سلطان غور در آن زمان، مشخص نشده و با توجه به موانع ارتباط و دشواری راههای مواصلاتی، این احتمال وجود دارد که برخی نواحی آن، هرچند محدود، که در جوار ولایات شمالی و غربی خراسان واقع شده است، پیش از این و همزمان با مردم جوزجان و فاریاب و بلخ و هرات و اسغزاو ایمان آورده و اسلام اختیار کرده باشد.

به هر حال، شاهد فوق، اسلام و تشیع مردم و خاندان سلطنتی غور را بطور صریح بیان می‌دارد. بنابراین، «غور» اولین نقطه شیعی در فلات ایران است. این امر ناقض ادعای کسانی است که «قم» را اولین مرکز تشیع در ایران دانسته اند با آنکه تصریح کرده اند که تشیع آن به ربع

آخر قرن اول هجری بر می‌گردد. (جعفریان، ۱۳۷۱، ۱۱۷)

چنان که اشاره شد، مردم و امرای غور در زمان خلافت حضرت علی (علیه السلام) اسلام اختیار کرده و سَمّه‌ای از اخلاق و سجایای سیاسی و عدالت اجتماعی وی را در زمان کوتاه حکومتش درک نموده بودند. این شناخت و تجربه، همان گونه که آنان را به اسلام خوشبین کرد، موجب شد تا با رضایت و آغوش باز آن را باور نمایند ارادت و علاقه ماندگار آنان رانیز به خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) برانگیخت، به گونه‌ای که در زمان زمامداری معاویه، که لعن و سب علی (ع) در معابر و مساجد از اعمال رسمی و جزو عبادات تلقی می‌شد، غوریان تنها مردم مسلمان در جهان اسلام بودند که از این عمل سرباز زدند و در مقابل دستور دستگاه اموی تمرد نشان دادند. این، دلیل روشن ادامه تشیع در این سرزمین در شرایط دشوار خفقان حکومت امویان است.

فخرالدین مبارکشاه، شاعر دربار غوریان، این واقعه را به رشته نظم درآورده است که بخشی از آن در اینجا ذکر می‌شود:

به اسلام در هیچ منبر نماند که بر وی خطیبی همه خطبه خواند  
که بر آل یاسین به لفظ قبیح نکردند لعنت به وجه صریح  
دیار بلندش از آن بُد مصون که از دست آن ناکسان بُد برون  
از این جنس هرگز در آن کونگفت نه در آشکار و نه اندر نهفت

نرفت اندر آن لعنت خاندان از این بر همه عالمش فخر دان. (میرخواند، ۱۳۳۹، ۹۹)

پایداری مردم غور بر خط تشیع و ادامه مخالفت آنان با امویان و عمالشان موجب شد که دستگاه حکومت درصدد انتقام برآید. بدین منظور، احتیاج به فریب افکار عمومی و توجیه سپاهیان داشت. بنابراین، در سال ۴۷ هـ ارتداد مردم غور را شایع کرد و با سپاهی عظیم، عزم تاراج و سرکوب آن را نمود. ابن ایثر در این باره گزارش می‌دهد: «وفی هذه السنة سار الحکم بن عمرو الی جبال الغور فغزا من بها و كانوا ارتدوا فأخذهم بالسيف عنوة و فتحها و اصاب منها مغنم کثیره و سیایا و لما رجع الحکم من هذه الغزوة مات بمرور» در این سال، [۴۷ هـ] حکم بن عمرو به سوی کوهستان غور لشکر کشید، با اهالی آن ستیز نمود و چون آنان مرتد شده بودند وی

با آنان از راه زور شمشیر پیش آمد و دروازه های آنجا را گشود و غنائم و اسیران فراوانی به چنگ آورد. وی پس از بازگشت در شهر مرو فوت کرد.

کسانی که مطالعاتی در تاریخ اسلام، بویژه حکومت‌های اموی و عباسی، دارند به خوبی واقفند که حربه تکفیر و ارتداد و اتهام به زندقه و بی دینی چگونه همواره به عنوان وسیله کارساز و مؤثر سیاسی در دست حاکمان قرار داشته و با کمک آن برای نابودی و از میان برداشتن مخالفان و توجیه سیاست خشن و سرکوبگرانه و قساوت خود اقدام می‌کرده اند. در حالیکه اتهام و تبلیغات سوء آنان هیچ گونه واقعیتی نداشته و صرفاً برای فریب و تزویر به کار می‌رفته است.

مخالفت مردم غور با خلفای اموی هرچند ناشی از تشیع آنان بود اما این مخالفت منحصر بدین نقطه کوهستانی خراسان نبود، بلکه سراسر این منطقه را فرا گرفته بود، چنان که یکی از پژوهشگران می‌نویسد:

«خراسان در قرن اول و دوم هجری، بزرگترین کانون ضدیت با امویها بود. نه تنها شیعیان بطور نسبتاً وسیع در نقاط مختلف آن گسترده بودند، بلکه گروههایی از قبیل خوارج، شعوبیه و هواداران بنی عباس در نقاط جهان پناهگاه امن برای هاشمیین محسوب می‌شد. از اینرو، بنی عباس دعای و مبلغین خویش را در اطراف خراسان گسیل داشت تا نیروی عظیمی بر ضد امویان فراهم گردید. در مناطقی چون بلخ، بامیان، بدخشان، طالقان، فراه، غور (هزارجات)، مرو رود، کابل و هرات هواداران خاندان رسالت (ع) جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دادند. نطفه چند قیام و نهضت ضد اموی و بعدتر ضد عباسی در خراسان بزرگ منعقد گردید.» (ابن اثیر، ۱۳۶۸، ۴۸۷)

" علی اکبر تشیید درباره قدمت تشیع در کوهستان غور می‌نویسد: مرکز شیعیان غور یا مسلمین غور اولین تمرکز شیعه در بلاد غور بوده است. زیرا بین سنوات ۳۵ تا ۴۰ هجری مسلمان شده اند و در زمان خلافت حضرت علی (ع) جعد بن هبیره المخزومی که خواهر زاده آن حضرت بود، از طرف وی به حکومت خراسان منس . به خاطر رفتار شایسته جعد مردم غور از جان و دل به علی(ع) محبت می‌ورزیدند. امرای غور که وضع را کاملاً انسانی می‌یابند ، بدون جنگ سر به خط فرمان علی گذارده به دین اسلام مشرف شدند. در زمان معاویه اخلافتش دستور

داده بودند تا در تمام منابر و مساجد به علی (ع) لعن و نفرین کنند. این حکم ناروا در تمام سرزمین های اسلامی آن روز اجرا می شد. تنها مردم غور بودند که از دستور معاویه سر پیچی نمودند و هرگز حاضر نشدند به حضرت علی (ع) ناسزا بگویند. (یزدانی، ۱۳۷۲، ۷۳-۷۴)

"سرسختی مردم غور در برابر دستور ناروای معاویه در عین حال بر ایشان بسیار گران تمام شد و اینان به اتهام ارتداد درهم کوبیده شدند. چنانچه ابن اثیر می نویسد: دثر سال ۴۵ هجری مردم غور سر به شورش غلیبه دستگاه خلافت اموی برداشتند. حکم بن عمر از طرف بنی امیه به کوهستان غور لشکر کشید و مردم آن سامان را که مرتد شده بودند در هم کوبید." (همان، ۷۵)

افتخار جاوید شیعیان افغانستان آن است که از آغاز شیعه و محب امیر المؤمنین (ع) مسلمان شده و به قیمت درگیری با حکومت مرکزی و جان نثاری و تحمل محرومیت از حقوق سیاسی و اجتماعی، از هویت مذهبی خود دفاع کرده اند! عزتمندی افزونتر آن که در زمان بنی امیه، تنها جایی از سرزمین های اسلامی که ذلت لعن و نفرین بر مولای عارفان امام علی (ع) را نپذیرفته اند؛ حاکمان غور و غرجستان و مردم شریف این خطه از افغانستان اند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳/۱۷۷).

## تبار شناسی غوریان هزاره

### ۱. نظریه ترک تباری غوریان

عده ای از مورخین غوریان را همانند کوشانیان و یفتلیها و هر قبیله ای مهاجر و مهاجمی را که در سمت شمال افغانستان و ورارود (ماوراء النهر) می زیسته اند؛ و سپس از همانجا به سوی افغانستان و یا هندوستان سرازیر شده اند، از قبیله های ترک می دانند. از همین رو به نظر آنان کوشانیها، یفتلیها، سکاییها، بشمول تخاریها که تخارستان امروزی از نام آنها گرفته شده و ترک دانسته اند...

اما در تاریخ بعد از اسلام در تمام سند ها و منابع تاریخی که از غور و غوریان ذکر شده است، کسی آنان را ترک نگفته است و هم کسی زبان ایشان را ترکی نامیده است. در طبقات ناصری از ترکها زیاد سخن گفته شده است، ولی همیشه به نام قومی جدا از غوریها. کسانیکه ترک

بوده اند از آنان به نام ترک یاد نموده است. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۹۳-۳۷۵)

از جمله اینکه شاهان غوری غلامان ترکی زیاد داشتند و با آنان مانند فرزند رفتار میکردند و به آنان اعتماد کامل می‌نمودند. سلطان تاج الدین یلدوز، سلطان ناصرالدین قباچه، سلطان قطب‌الدین ایبک و دیگران از غلامان ترکی با اعتماد غوریان بودند که به مقامهای مهم لشکری و کشوری رسیدند و شاهنشاهی غوریان را در هند ادامه دادند. درین زمینه در طبقات ناصری آگهی‌های زیاد داده شده است. در طبقات ناصری می‌خوانیم:

یکی از مقربان حضرت سلطنت او (یعنی معزالدین محمد بن سام) جرائتی نمود و عرضه داشت چون تو پادشاهی را که در بسیط ممالک در علوشان هیچ پادشاهی همتا نیست، پسران بایستی دولت ترا، تا هر یک از ایشان وارث مملکتی بودند از ممالک گیتی، و بعد از انقراض عهد این سلطنت ملک در این خاندان باقی ماندی، بر لفظ مبارک آن پادشاه طاب ثراه رفت که دیگر سلاطین را یک فرزند و یا دو فرزند باشد مرا چندین هزار فرزند است، یعنی بندگان ترک، که مملکت من میراث ایشان خواهد بود. بعد از من خطبه ممالک به اسم من نگاه خواهند داشت، و همچنان که بود بر لفظ آن پادشاه غازی رفت، بعد از او کل ممالک هندوستان را تا بغایت که تحریر این سطور است، سنه ثمان و خمسین و ستمانه محافظت نمودندی، از جمله این «فرزندان» تاج الدین یلدوز مرتبه دامادی سلطان معزالدین محمد داشت و قطب الدین ایبک داماد تاج الدین یلدوز بود و شمس الدین التتمش و ناصرالدین قباچه دو دختر قطب الدین ایبک را در حباله نکاح داشتند. ایبک از غلامانی بود که سلطان معزالدین از تجار خراسانی در غزنین خریده و بر اثر لیاقتی که در او مشاهده کرده بود به مقامات عالی رسانید و چند فتح از فتوحات معزالدین بر دست همین غلام برآمد، و او بعد از فوت معزالدین محمد در عهد سلطنت غیاث الدین محمود چتر و لقب سلطانی از پادشاه غوری یافت و در سال ۶۰۲ ه. ق. در لاهور بر تخت سلطنت جلوس کرد و در سال ۶۰۷ ه. ق. درگذشت، مدت سلطنت او با چتر و سکه و خطبه چهارسال و کسری بود. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۱، ۳۹۶) کتاب طبقات ناصری که در عهد غوریان نوشته شده و آنهم توسط کسی که در دربار آنها بزرگ شده و بهتر از هرکس دیگر تیره و تبار ایشان را می‌شناسد، در جای دیگری در مورد تبار غوریان چنین اشاره دارد: «ملک فخرالدین بن

مسعود بن حسین، از شش برادر دیگر مهتر بود، و مادر او ترک بود، و او پادشاه بس بزرگ بود. چون از مادر سلاطین نبود، او را به تخت ممالک غور جای نداده بودند؛ به سبب آنچه پنج برادر، هم از پدر و هم از مادر شنسبانی بودند؛ و ملک الجبال محمد که به غزنین شهادت یافت، از زن دیگر بود، که خادمة مادر سلاطین بود، و ملک فخرالدین مسعود از کنیزك ترك بود، چنانچه تقریر یافت.»

(همان، ۳۸۵ - ۴۰۵) این سند به صراحت می‌رساند که غوریان ترك نبوده‌اند و آنانی را که از مادر ترك و پدر شنسبانی به دنیا آمده بودند، حق پادشاهی نیز نمی‌دادند. گرچه این يك ذهنیت تفوق طلبانه اشرافیان قدیم است؛ ولی بهترین سندی است که ترك نبودن غوریان را به اثبات می‌رساند.

## ۲. نظریه پشتون بودن غوریان

پشتون بودن غوریان از سوی نویسندگان پشتون مطرح گردیده است. آنان فکر میکنند که چون مسکن اصلی پشتونها کوه‌های غور بوده است، حکمرانان آن زمان غور نیز پشتون بوده‌اند. اما درباره زیستگاه نخستین یا مسکن اولی پشتونها در میان نویسندگان پشتون اختلاف نظر وجود دارد. برای شمار زیادی منطقه نخستین زیست افغانان کوه‌های سلیمان می‌باشد و برای دیگری غور، و گروه سومی محل بود و باش افغانان راساحات غزنی و قندهار می‌داند. مرحوم عبدالحی حبیبی در مورد منشاء غوریان، مرتکب اشتباه شده است. او به این باور بود که غوریان از جمله پشتونان بوده است.

عبدالحی حبیبی بر این باور است که غوریان، از جمله‌ی پشتونان بوده‌اند. یک تحقیق نشان می‌دهد که اساس عقیده‌ی اشخاصی که می‌گویند مسکن نخستین پشتونان غور بوده است، بر دو دلیل استوار شده: روایت‌های افسانه‌ای و کتاب پته خزانه (خزانه پنهان) حبیبی مینویسد: بعد از امیر فولاد، امیر کرور در مندیش امیر شد. او جهانپهلوان بود و در سال ۱۳۹ هجری قمری، در جنگ‌های پوشنگ در غرب هرات کشته شد و پس از او فرزندش امیر ناصر در بست و زمینداور حکم میراند.» در ادامه او شعری را از امیر کرور که در وصف خود به زبان پشتو سروده است، به

عنوان شاهد می‌آورد. (امیر کرور و دودمان او، پوهاند عبدالرحی حبیبی، چاپ کابل ۱۳۶۱، به نقل از ([www.jame-ghor.com](http://www.jame-ghor.com)))

اساس عقیده آنان که در کتاب پته خزانه (خزانه پنهان) اثر پوهاند عبدالرحی حبیبی، (امیر کرور و دودمان او) چاپ کابل، نخستین پشتونان غور بوده است. این روایت بر بنیاد و اساس دو دلیل بیان میشود: روایتهای افسانه‌ای و کتاب «پته خزانه»: مسکن اصلی پشتونها (افغانها) کوههای غور بوده است و آنان از همین غور به سوی مناطق دیگر پراکنده شده اند. باید گفت که اصلیت واقعی کتاب «پته خزانه» از سوی بسیاری تاریخنویسان و پشتون شناسان زیر سوال قرار دارد. (هروی، ۱۳۷۱، ۹۰)

اولین اثری که در آن از افغانان یادآوری شده است کتاب "حدودالعالم" ۹۸۲-۹۸۳ است. درین کتاب فقط همین قدر یاد آوری شده است که افغانان در دهکده ای بنام سول یا سوال زنده گی مینمایند و از جمله مناطق مسکونی شان میان هندوستان و غزنی یادآوری میشود که حکمران آن نینهار یا احتمالاً ننگرهار نام دارد. (حدودالعالم، ۱۳۹۰، ۱۶)

دارمیسیتیرافغانشناس فرانسوی درین رابطه میگوید: ازقرینه چنین برمیآید که در اینجا سخن تنها در مورد کوه های سلیمان رفته است، چون این کوه ها از یکسو مرزهای غربی هند را تشکیل میدهند و از سوی دیگر مستقیماً به وادی هند (سند) پیوست دارند.. (دارمیسیتیر، ۱۸۸۸-۱۸۹۰، ۱۸-۳۰)

ابن بطوطه، گردشگر عربی، که دوصد سال پس از البیرونی، در منطقه سفر کرده بود، بسیار مشخصتر از کوه های سلیمان بمتابه جای عمده اسکان نخستین افغانان نام میرد. او که در سال ۱۳۳۱ میلادی از راه کابل به هند سفر داشت برای ما از چشم دید خویش چنین مینگارد: "ما در کابل آمدم، که زمانی شهر بزرگی بود و اکنون بجای آن دهکده است که در آن یک قبیله ایرانی زنده گی دارد که آن را افغانان مینامند و به آنان کوه ها و تنگی های کوهی تعلق میگیرند که عمدتاً به آن کوه های سلیمان میگویند و دارای نیروی بیشتر اند. پیشه عمده و اساسی آنان را راهزنی و گردنه گیری تشکیل میدهد. (ابن بطوطه، پاریس، ۱۹۵۵، ۸۹)

طبق گزارش بیلو، صدها سال دیرتر از آن، چون جمعیت آنان یعنی افغانها، که افزایش



قابل ملاحظه یافتند و این کشوربرایشان نهایت تنگ و خرد شده بود، آنان با کاربرد نیروی زور، مرزهای خویش را بسوی کوهستان، کابل، قندهار و غزنی گسترش دادند. (بیلیو، ۱۸۶۲، ۵۲). در کتاب دیگری بنام «تاریخ سلطانی»، تألیف سلطان محمد خان بن موسی خان درانی در چگونگی ظهورقبایل ابدالی در فلات قندهار چنین میخوانیم: جای بود و باش نخستین افغانان کوه های سلیمان است. ابدالیان فقط در سده پانزدهم، بزور زمینهای جلگه های قندهار را به جنگ درآوردند. (استرآبادی، ۱۳۶۶، ۵۲).

### ۳. نظریه فارسی بودن غوریان

آقای عزیز پور به نقل از منابع چندی در این مورد می نویسد: ابو اسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری معروف به کرخی دانشمند معروف متوفی سال ۳۴۶ هـ ق در کتاب مهم خود المسالک و الممالک نوشته است که: «زبان غوریان چون زبان خراسان است.» منهای السراج در باره شنسبانیان و شیشانیان میگوید شیشانیان در اصل از کلمه «شیث» ماخوذ است. در زبان غور شیث بمعنای «شش» است.

«وقتی که سلطان علاوالدین غوری تولک را فتح کرد، شاعری بود در حصار تولک او را عمر سراج گفتندی، در وقتی که جنگ به آخر میشد و قلعه تولک را بصلح فتح میکرد، این بیت بگفت، لایق بود آورده شود. بیت:

بر اسپ نشسته ای و ورلک فولک      مقصود تو تولک است اینک تولک

و به زبان ایشان (یعنی غوریان) بالادویدن و به نشیب دویدن اسپ را ورلک فولک گویند.» این نقل قول میرساند که لهجه غوریان در آن زمان نیز وجود داشته است و آن گویشی از زبان فارسی بوده است. (عزیز پور، <http://www.khorasanzameen>)

استاد فاضل کیانی در نوشته ای تحت این سوال که آیا غوریان، هزاره بودند؟ با استفاده از منابع مختلف چنین می نویسند: از منابع تاریخی و جغرافیایی فارسی و عربی دوره اسلامی و از شواهد مختلف تاریخی نتیجه گرفته میشود که هویت تاریخی و فرهنگی و نژادی هزاره ها از تاریخ و زبان و شاهان و طوایف زابلی و غوری جدا نبوده و نیست. چونکه بیشترین ویژگیهای

تاریخی و جغرافیایی و فرهنگی و مذهبی و قومی و زبانی زابلیان و غوریان تاریخی با هزاره‌ها مطابقت دارد. یعنی زبان غوریان با زبان هزاره‌ها مطابقت دارد. جغرافیای مملکت غوریان بر جایگاه هزاره‌ها مطابقت دارد. مذهب غوریان بر مذهب هزاره‌ها مطابقت دارد. اخلاق غوریان با اخلاق هزاره‌ها مطابقت دارد. بخشی از طوایف غوریان، امروزه در میان هزاره‌ها و به نام هزاره زندگی میکنند. بسیاری از تندیسها و نگاره‌های باستانی بامیان و غوربند و کابل و حتی ننگهار چهره هزاره‌گی دارند.

۱. نخستین دلیل بر هزاره بودن غوریان اینکه زبان هزاره‌ها با زبان غوریان تاریخی مطابقت دارد. وجود وستایی و فارسی قدیم به سبک کتب فارسی دوره صفاریان و غزنویان و غوریان بر زبان هزاره‌ها، لغات نشان میدهد که تاریخ و فرهنگ و تبار غوریان و هزاره‌ها باهم پیوسته است.

۲. مذهب غوریان تاریخی با مذهب هزاره‌ها مطابقت دارد. از منابع گوناگون تاریخی و فرهنگهای معتبر فارسی دانسته میشود که: مردم غور و غرجستان در قرن اول هجری یعنی در زمان امام علی (ع) به مویان که بر منابر جهان تدریج رو به اسلام آوردند و پیرو مذهب علوی شدند و پس از آن در دوران اسلام به امام علی (ع) ناسزا گفته میشد، مردم غور و سیستان از فرمان اموی پیروی نکردند و به وی ناسزا نگفتند. ( احسن التقاسیم، ۳۲۳، جوزجانی، ۳۷۷، ۱۳۶۳، محمد پادشاه، اسفزاری، ۳۵۵-۳۵۶).

صاحب تاریخ هرات (ق نهم) نوشته است: «ولایت غور در گذشته بسیار آباد بوده... و همیشه نواحی آن دیار از لوث بدعت و ناشایستها پاک بوده... و مردم آنجا همه پاک دین و نیک اعتقاد باشند، اگر چه به کم عقلی و نادانی مشهورند، و اکثر مردم کوهپایه‌ها چنین اند. اهل غور میگویند که در زمان خلافت امیرالمؤمنین کرما وجهه به اسلام مشرف شده اند... و نیز بدین افتخار دارند که در زمان بنی امیه در همه ممالک اسلام بر سر منبرها، بر اهل خاندان رسالت لعنت کردند، مگر غور که والیان بنی امیه به آن ولایت راه نیافتند.» ( اسفزاری، ۳۵۵-۳۵۶، جوزجانی، ۳۹۸)

۳. بخش قابل توجهی از اقوامی که در شاهنامه به نام زابلی و کیانی و کاویانی و گودرزی نام برده شده اند و در منابع اسلامی به نام غوری و غرجستانی یاد شده اند، امروزه در میان هزاره‌ها و

به نام هزاره زندگی میکنند. مانند قوم کیان، کاوی، هژیر، نریم، گودرزی، نوذری، میلادی، فریدونی، راموز، رامین، رامی، وقی، شاهی، جمشیدی، شیرو (شیران) دهقان، وان، بیری، زاری، اسبرمک، کبک، برزین، پشین، زاوی، پهل رکه، باکه و غیره.

۴. جغرافیای مملکت غور با جغرافیای زندگی هزاره‌ها مطابقت دارد و بیشتر هزاره‌ها در همان جاهایی زندگی میکنند که محل زندگی و حکومت و پایتخت غوریان بوده است. شما اگر منابع تاریخی در باره غور را تحقیق کنید، می بینید که در هیچ منبع تاریخی، جابجایی گسترده اقوام غیر غوری به جای غوریان ثبت نشده است. زیرا دره‌ها و جبال مملکت غور بسیار سخت گذر و تسخیر ناپذیر بوده و بر اساس منابع گوناگون تاریخی و جغرافیایی، تا دوره امیر عبدالرحمان صدها دژ مستحکم دفاعی در سرزمین غورستان موجود بوده و عملاً این نواحی بر روی بیگانگان بسته بوده است. بنا بر این جابجایی گسترده قومی در این نواحی بسیار کم صورت گرفته است.

۵. در منابع تاریخی و جغرافیایی قرون نخست هجری، از فرمانروایان محلی غرجستان و مرو (پایتخت خراسان) و هرات و بادغیس و ... با عناوین و القابی چون دهقان، شار، شارشاه، برازنده، برازنده، براز، برازان، ماهویه ابوبراز و ... یاد شده است. هم چنین در منابع قرون اول هجری، از حاکمان سیستان به نام دهاقین و ملوک سیستان و از حاکمان غور به نام شن سبیان نام برده شده است. پس از آن در قرن چهارم و پنجم هجری یعنی همدوره با غزنویان و سلجوقیان نیز، از حاکمان سیستان بنام صفاری و ملوک کیانی، و از حاکمان غرجستان بنام برازنده و شار و از حاکمان بامیان بنام شیران و از پادشاهان غور بنام سلاطین غوری یاد شده است. سپس باز هم در اوایل قرن هفتم هجری و در زمان ورود چنگیز، همان مردم با همان ویژگیهای یادشده، به نام غوری و بامیانی در غور و بامیان در برابر چنگیز ایستاده اند. (همان ۲۳ و ۱۰۷ و ۱۱۷ و ج ۱ ص ۴۰۸ و ۲۸۵ و ۳۸۵)

اما نام هزاره نخستین بار در اواخر قرن هشتم هجری یاد شده، که مردمی بنام هزاره در غور در برابر سپاه تیمور ایستادگی و جنگ کرده اند. پس از تیمور، یعنی در اواخر قرن نهم هجری، باز مردمانی به نام هزاره در رنج و زمینداور و غزنی و نیگنهار (نتگهار) و نیلاب و جلال آباد و غور و حوالی هرات و ... در برابر سپاه بابری و اکبری حضور داشته و جنگیده اند. (ر.ک. به: تزوکات

تیموری و توزک بابر) بنا بر این زابلیان و خراسانیان قرون نخست هجری همان غوریان قرن هفتم و هشتم هجری بودند، و غوریان نیز همان هزاره‌های دوره تیموری میباشند. اینکه می بینیم جوزجانی نویسنده طبقات ناصری، اصطلاح غوریان را به جای زابلیان یا خراسانیان بکار برده، بدین سبب است که در آن دوره، سلاطین غور بجای سلاطین خراسان شهرت یافته بودند.

۶. محمدیوسف ریاضی هروی از هزارستان بنام بربرستان یاد کرده و نوشته شده است: بربرستان مملکتی در وسط افغانستان است. از طرف شرق به کابل و غزنین، و از سمت شمال به ترکستان ازبک، و از جانب جنوب به قندهار و وزیرستان و از حد غرب به فراه و هرات محدود است... و استعداد آنها بیشتر از سایر مردم افغانستان است. (ریاضی هروی، ص ۲۰۸ و ۲۱۰)

۷. مهمترین تندیسیها و نگاره‌های بازمانده از دوره مه‌ری (خورشید پرستی) و پارسی (زردشتی) و بودایی در بامیان و غوربند و پروان و بگرام و کاپیسا و حتی ننگهار و... چهره هزاره‌گی دارند.

۸. چنانچه در مقالات قبلی گفته شد که: تاریخنگاران و جغرافیدانان اسلامی، مانند محمد دمشقی و غ جدا دانسته و به نام غوری و جوزجانی و دیگران، غوریان و ملوک غور را از ترک و تاجیک و خلج و قزل ملوک غور ضبط کرده اند. بنا بر این اگر هزاره‌ها غوری نیستند، پس فرزندان غوریان و سلاطین پر آوازه غوری کجا شدند و از این طرف پدران و نیاکان تاریخی هزاره‌ها کجها هستند؟ در حالی که هزاره‌ها قطعاً ترک و یا مغول و یا تاجیک نیستند.

۹. ویژگیهای اخلاقی مردمان غور و غرجستان با هزاره‌ها مطابقت دارد. در منابع تاریخی قرون میانه، اوصاف و ویژگیهایی چون دادگری، صلح طلبی، علم دوستی، صداقت و سادگی و... برای ساکنان غور و غرجستان ذکر شده است، و امروزه بیشتر این ویژگیها چون عدالتخواهی، علم دوستی، صلح طلبی، تجدد پذیری، مدنی الطبع بودن، صداقت، وفاداری، جنگاوری، یکرویی، کم سیاسی، سادگی و... در هزاره‌ها دیده میشود... تاریخنگاران از بلادی ما بین جبال بابا و بیست در هیلمند (جبال غور و غرجستان) به نام دارالعدل و زمینداور یاد کرده اند. (استرآبادی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۶۷۰ و ۶۲۹)

غوریان و زابلیان تاریخی هزاره بودند. غوریان و زابلیانی که پیش از اسلام وستایی و اساطیر و

داستانها و حماسه های شاهنامه را آفریده و پرورده. فرهنگ و ادب و تمدن ویدی و ااند، و پس از اسلام نیز به نام سیستانیان و زابلیان و خراسانیان و غوریان و غرجستانیان، از اسلام علوی حمایت کردند و «عصر زرین فرهنگ اسلام» را پدید آوردند و خدمات متقابل اسلام و خوراسان را رقم زدند و فرهنگ و ادب و شاعران و عالمان و عارفان بزرگ فارسی را در دامن خویش پروراندند. (کیانی، فیسبوک. ۱۴۰۰)

## نزاع غزنویان و غوریان

در مورد جنگهای خونین غزنویان و غوریان در منابع متعدد از آن گزارش شده است، در بیشتر موارد این جنگها را خصومت شخصی قلمداد کرده اند در حالیکه ظلم و لشکر کشی و نیز تشیع بودن غوریان سبب این خصومتها بوده است: اولین بار سلطان محمود غزنوی در سال ۴۰۱ درصد تصرف سرزمین غور برآمد و از طریق شهر بست و ولایت «زمین داور» در جنوب غور، به آن دیار حمله کرد و یکی از حکام نسبتاً قدرتمند غوریان به نام «سوری» (یا ابن سوری) را اسیر کرد و با خود به غزنه برد، که در راه خودکشی کرد. (جرفادقانی، ۱۳۵۷، ۱۴ - ۳۱۲ - ابن اثیر، ۳۲۹، ۱۳۵۱)

سلطان محمود یک بار دیگر هم در سال ۴۰۵ به غور حمله کرد اما توفیق چندانی نیافت. (بیهقی، ۱۳۸۸، ۱۰۴)

در نتیجه فرزند ارشدش امیرمسعود در سال ۴۱۱ که والی هرات بود، از طریق آن شهر به غور حمله کرد، که تا حدودچشت و کمی فراتر از آن در مسیر هریرود پیش رفت و به پیروزی نسبی هم نایل آمد. بیهقی که به تفصیل این یورش را شرح داده غوریان را حتی در آن زمان «کافر و ملعون» خوانده، و یادآور شده که «اندر اسلام و کفر هیچ پادشاه بر غور مستولی نشد، که سلطان شهید مسعود». نیز افزوده است که مسعود و سپاهیاناش به توسط مترجم با غوریان مذاکره میکردند. ۱۴ (همان، ۱۱۰).

آغاز منازعه غوریان و غزنویان بدینگونه بود که پس از درگذشت یکی از امرای متعارف غور به نام «عزالدین حسین بن حسن»، که هم از سلطان سنجر تبعیت داشت و هم با بهرامشاه

غزنوی دوستی، هفت پسر از وی باقی ماند که هرکدام حاکم بخشی از غور شدند. یکی از پسران وی به نام «قطب الدین» مشهور به «ملک الجبال» با اینکه شهر فیروزکوه را در مرکز ولایت غور بنا نهاده بود، با برادران خویش دچار اختلاف شد، و چون داماد بهرامشاه غزنوی بود در سال ۵۴۱ به غزنه رفت و پناهنده به شاه غزنوی شد. بهرامشاه ابتدا از وی با مهربانی پذیرایی کرد اما بعد به سبب حسادت اطرافیان، که از قطب‌الدین سعایت کردند (که وی با مهربانی به مردم غزنه قصد جلب قلوب آنها برای سرنگونی بهرامشاه را دارد)، او را ناجوانمردانه کشت. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۶۳).

بدین سبب سه برادر او به نامهای: «سیف الدین سوری»، «بهاء‌الدین سام» و «علاء الدین حسین» در سال ۵۴۳ به غزنه لشکر کشیدند و بهرامشاه را شکست دادند و آواره هند کردند؛ آنگاه سیف الدین را به حکومت غزنه گماشتند و خود به غور بازگشتند. (همان، ۳۹۳، ادموند، ۱۳۶۴، ۱۳۴).

سیف الدین چون بر اوضاع مسلط شد لشکرهای غوری خود را مرخص کرد؛ در آن حال زمستان فرا رسید و چون بازگشت سپاهیان غوری به غزنین به سادگی مقدور نبود یاران بهرامشاه او را به غزنه فرا خواندند. وی هم ناگهان به غزنه حمله و سیف الدین را اسیر کرد و در اوایل ماه محرم سال ۵۴۴ کشت؛ چنانکه سیدحسن غزنوی طی قصیده‌های در پیروزی بهرامشاه بر سیف الدین به زمان واقعه چنین اشاره کرده است:

دویم روز از محرم سال بر تامیم و دال الحق

برآمد نامور فتحی کز آن گویند تا روز محشر. (غزنوی، ۱۳۶۲، ۶۸).

کشتن امیر غوری در غزنه به طور عادی صورت نگرفت، بلکه وی و وزیر علویش (سید مجدالدین موسوی) را با خفت تمام سوار بر دو اُشتر کردند و در شهر گردانیدند. اهالی شهر هم از بالای خانه‌ها بر سر ایشان خاکستر و خاشاک و نجاست میریختند. صورت سیف الدین را نیز سیاه کرده و اشعاری در هجو وی ساخته بودند که زنان غزنین با ساز و آواز می خواندند. علویان هم در رسوایی سیف الدین به جدکوشیدند. عاقبت امیر غوری و وزیرش را بر سر پل غزنی ن بردار آویختند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۹۴).

## حمله علاءالدین به غزنه

چون این اخبار به علاءالدین حسین رسید با عزم جزم قصد حمله به غزنه و ویرانی آن شهر و براندازی غزنویان را کرد. ابتدا هم این دو بیت را به عنوان سوگندنامه سرود و نزد قاضی غزنه فرستاد: اعضاء ممالک جهان را بدنم

جوینده خصم خویش و لشکر شکنم

گر غزنین را ز بیخ و بن برکنم

پس من نه حسین بن حسین حسنم

آنگاه به قول نظامی عروضی: «به کین خواستن آن دو ملک شهریار شهید و ملک حمید به غزنین رفت ... بر درد آن دو شهید، که استخفافها کرده بودند و گزافها گفته ...» (نظامی عروضی، ۲۹، ۱۳۲۷)

بهرامشاه با اطلاع از عزم جزم علاءالدین غوری برای حمله به غزنین، پیشدستی کرد و با دو لشکر غزنه و هند به سوی غور به حرکت درآمد. در لشکر غزنویان دو بیست فیل جنگی وجود داشت، اما پهلوانان غوری (خصوصاً دو تن به نامهای: خرمیل سلام حللین و خرمیل سلام دنجی). (سمرقندی، ۱۳۳۷، ۸۵).

بر پیلهای غزنویان غلبه یافتند و لشکر ایشان را در محلی به نام «کتهاز» میان «زمین داور» (در جنوب غور) و تگینآباد (قندهار کنونی) شکست فاحش دادند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۴۱).

چون غزنویان شکست خوردند و «دولت‌شاه» پسر بهرامشاه هم کشته شد، ایشان به حدود تگینآباد عقب نشینی کردند و بار دیگر در محلی به نام «جوش آب گرم» نیروهای خویش را جمع‌آوری کردند و آماده مقابله با غوریان شدند، اما اینبار هم شکست خوردند و به سوی غزنین گریختند، غوریان هم با شتاب به تعقیب آنها پرداختند. بهرامشاه برای سومین بار در جوار غزنه خود را آماده مقابله با علاءالدین حسین غوری و لشکر او کرد، که باز هم شکست خورد و به سوی هند ژرسخت. (ادموند، ۱۳، ۱۳۶۴). در نتیجه غوریان پیروزمندانه و با قهر تمام وارد غزنه شدند و به سوی هند گریخت کردند آنچه را میتوانستند بکنند ...

## تخریب غزنه

شرح تخریب غزنه: به نوشته جوزجانی چون علاءالدین «شهر غزنین را بگرفت هفت شبانه روز غزنین را آتش زد و بسوخت و مکابره فرمود. در این هفت شبانه روز از کثرت سواد دود چنان هوا مظلم گردید که شب را مانستی، و شب از شعله های آتش که در شهر غزنین میسوخت هوا چنان مینمود که به روز مانستی. و در این هفت روز دست گشاد و غارت و کشتن و مکابره بود. هرکه را از مردان بیافتند بکشتند و عورات و اطفال را اسیر کردند. و فرمان داد تا [جسد] کلّ سلاطین محمودی را از خاک برآوردند و بسوخت، مگر سلطان محمود غازی و سلطان مسعود و سلطان ابراهیم را. و بر قصور سلطانان غزنین یک هفته تمام علاءالدین به شراب و عشرت مشغول بود. و درین وقت فرموده بود که تا تربت [برادرش] سلطان سیف الدین سوری و روضه ملکالجبال طلب کرده بودند، و هر دو را صندوق (تابوت) ساخت و به جهت تمام لشکر استعداد عزا مهیا گردانید. چون هفت روز گذشت و شب هشتم شد شهر تمام خراب گشت و سوخته شد. سلطان علاءالدین در آن شب چند بیت در مدح خود بگفت و مطربان را فرمان داد تا در پیش او در چنگ و چغانه بر زدند. و آن نظم این است:

جهان داند که سلطان جهانم      چراغ دوده عباسیانم  
 علاءالدین حسین بن حسینم      که باقی باد ملک جاودانم  
 چو بر گلگونه دولت نشینم      یکی باشد زمین و آسمانم  
 امل مصرع زن گرد سپاهم      اجل بازیگر نوک سنانم  
 همه عالم بگیرم چون سکندر      به هر شهری شهی دیگر نشانم  
 بر آن بودم که با او باش غزنین      چورود نیل جوی خون برانم  
 ولیکن گنده پیرانند و طفلان      شفاعت میکند بخت جوانم

بیخشیدم بدیشان جان ایشان      که بادا جانشان پیوند جانم ۲۸.

(جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۴۳).

ابن اثیر هم گرچه واقعه غزنین را ذیل سال ۵۴۷ نقل کرده اما به درستی نوشته است که «علاءالدین غزنه را به تصرف درآورد و مدت سه روز در آنجا دست به تظاول و یغما گذارد.



علویانی را هم که در اسیر کردن برادرش دست داشتند گرفت و از فراز کوهها پایین انداخت. محلّهای را که برادرش در آنجا به دار آویخته شده بود ویران کرد. و زنانی را که میگفتند اشعاری در هجو برادرش با ساز و آواز خوانده بودند گرفت و داخل گرمابه کرد و درش را بست و نگذاشت از آن بیرون آیند تا وقتی که همه جان سپردند. آنگاه به فیروزکوه بازگشت و گروه بسیاری از مردم غزنه را با خود برد؛ و بر روی دوش آنها جوالهایی از خاک غزنه به فیروزکوه حمل کرد و با آن خاک، قلعه (ارگ) فیروزکوه را ساخت، که تا امروز (آغاز قرن ۲۹ هفتم) موجود است. (الکامل، ۱۹، ۱۳۵۳-۲۱۸).

جوزجانی هم یادآور شده که چون علاءالدین پس از هفت روز آتش زدن غزنه با تابوتهای برادرانش به سوی فیروزکوه غور روان شد و در شهر بست تمام قصرها و عمارتهای محمودی را در آن شهر «که در آفاق مثل آن نبود خراب کرد» به غور رفت. وی فرموده بود تا در غزنین «چند تن از سادات را به قصاص سید مجدالدین موسوی (وزیر برادرش سیفالدین سوری) به خدمت سلطان آوردند. جوالها از خاک غزنین پر کردند و برگردن ایشان آویخته و با خود به حضرت فیروزکوه آورد. آن سادات را بکشت و با خون ایشان و آن خاک که از غزنین آورده بودند بر کوههای فیروزکوه چند برج ساخت، چنانچه تا بدین عهد (نیمه دوم سده هفتم) آن بروج باقی بود. چون از این انتقامها فارغ شد و خواست تا در حضرت غور به عشرت و نشاط مشغول شود، مطربان و ندما را جمع کرد و این قطعه بگفت و مطربان را فرمود تا در عمل مزامیر آورند و بساختند و بگفتند:

آنم که هست فخر ز عدلم زمانه را	آنم که هست جور ز بذلم خزانه را
انگشت دست خویش به دندان کند عدو	چون بر زه کمان نهم انگشتوانه را
چون جست خانه خانه گُمیتم میان صف	دشمن ز کوی باز ندانست خانه را
بهرامشه به کینه من چون کمان کشید	کندم به نیزه از کمر او کنانه را
پشتیخضم گرچه همه رای ورانه بود	کردم بهگرز خورد سر سرای ورانه را
ای مطرب بدیع چو فارغ شدی ز جنگ	بر گوی قول را و بز این ترانه را
دولت چو برکشید، نشاید فرو گذاشت	قول مغنی و می صاف مغانه را

(جوزجانی، ۱۳۶۳، ۳۴۵).

گرچه هیچ یک از مورخان و راویان اصلی واقعه غور و غزنه زمان دقیق حمله علاءالدین حسین به غزنه و تخریب آن شهر را نقل نکرده‌اند اما تردیدی نیست که آن حمله در حد فاصل نیمه دوم سال ۵۴۴ تا نیمه اول سال ۵۴۶ روی داده است، چون بنابر شعر سیدحسن غزنوی کشته شدن سیف الدین سوری توسط بهرامشاه در محرم سال ۵۴۴ روی داده ۳۲؛ ، جنگ سلطان سنجر با علاءالدین هم بنابر خبر موثق نظامی عروضی در سال ۵۴۷ اتفاق افتاده است.

علامه قزوینی نوشته: «این وقایع در سال ۵۴۵ که سال جلوس علاءالدین غوری است، یا سال بعد از آن یعنی ۵۴۶ واقع گردید» است. (فرخند، بی‌تا، ۹).

هرچند که مورخین عمده دلایل نزاع بین غوریان و غزنویان را خونخواهی کشته شدن امیرغوری و وزیرش را برجسته کرده اند، اما واقعیت امر همان دشمنی و کینه با هزاره ها و نیز مذهب آنان بوده است که از زمان سلطه غزنویان و بلکه بیشتر از آن ادامه داشته است:

در دوران بنی امیه، خراسان سرزمینی بود که تشیع در آن بیش از هر جای دیگر، نفوذ یافت که سلطه مداوم بنی عباس و حکومت وابسته به تدریج این نفوذ را کاهش داد؛ اما تفکر شیعی در خراسان بسیار قوی بود. قیام زیدی قاسم بن محمد در نیمه دوم قرن دوم و موفقیت‌های مکرر داعیان اسماعیلی در قرن چهارم و پنجم (تشکیل حکومت اسماعیلی در ملتان، گرایش حاکمان محلی برخی از مناطق غور و غرjestان، در دوره اسماعیل بن نصر (حبیبی، ۱۳۸۰، ۸۷۳). و نیز گرایش برخی سلاطین سامانی و غوری به مذهب اسماعیلی) و اردات غوریان به اهل بیت علیهم السلام باعث شد در اواخر سده سوم در سال ۲۵۹ ق در کوهپایه‌های غوری، جمعی دعوت اسماعیلی را بپذیرند که توسط اسماعیل بن نوح بن احمد سامانی سرکوب شد و همگی از دم تیغ گذارنیده شدند. (خواجه نظام‌الملک طوسی، ۲۷۴، ۱۳۴۴-۲۷۶). همچنین ظهور ادبا و دانشمندان بزرگ شیعی چون ابوزید بلخی، رودکی، ناصر خسرو قبادیانی بلخی (۳۹۴-۴۸۱) (حبیبی، ۱۳۸۰، ۱۸۵). و ابن سینا بلخی (۳۷۰-۴۲۸ ق) (بجنوردی، ج ۶، ۴). طیب و فیلسوف معروف در قرن چهارم و پنجم از بلخ، حضور محدثان شیعی و سادات علوی و نیز سفر عالم

بزرگ شیخ صدوق در سال ۳۶۸ به بلخ و استقبال مردم بلخ از وی و نگارش کتاب من لایحضره الفقیه، یکی از چهار کتاب حدیثی معتبر شیعه، توسط شیخ صدوق و نیز املائی برخی از مجالس کتاب امالی شیخ صدوق در بلخ، حاکی از حضور قابل توجه شیعیان در بلخ قرن چهارم و نیز بیانگر نقش شیعه در گسترش علوم اسلامی است و نشان می‌دهد تلاش چندصد ساله بنی عباس هم نتوانست تفکر شیعه و گرایش این مردم را به تشیع، از بین ببرد. (شیخ صدوق، ج ۲، ۱).

در خراسان این دوره برای شیعه دوره اختناق بود. سامانیان و پس از آن غزنویان و سلجوقیان دشمنان شیعه بودند و به‌همین دلیل در این قرن شیعیان خراسانی و از جمله سرزمین کنونی افغانستان، مجالی برای ایفای نقش در علوم نیافتند.

قرن ششم و هفتم بازهم دوران سختی برای شیعه است؛ زیرا حکومت شیعی عراق و شام و مصر، منقرض می‌شود و حکومت‌های سلجوقی و غزنوی ضدشیعه در جهان اسلام حاکمیت می‌یابد و در خراسان شدیدتر از هر جای دیگر. سخت‌ترین دوران بر تشیع، که تأثیر منفی زیادی بر تفکر شیعی در افغانستان کنونی و آسیای میانه داشت، دوره غزنویان (۳۵۱-۵۵۵ ق) بوده است.

سیاست غزنویان ضربه بزرگی به تفکر شیعی در سرزمین افغانستان بود؛ در نتیجه سیاست غزنویان، شیعیان در این دوره، از نظر فرهنگی و تبلیغی بسیار ضعیف شدند و تقلیل پیدا کردند؛ به‌همین دلیل در دوره غوریان (۵۴۳-۶۱۲ ق) که از نظر مذهبی تعصب نداشتند و با پیروان مذهب‌های مختلف اسلامی مدارا می‌کرده‌اند. (ناصری، ۱۳۸۱، ۱۰۸).

تشیع در افغانستان و بلکه در شرق دچار رکود شدید بود؛ چون در دوره غزنویان از نظر علمی و فکری بسیار تضعیف شده بود و شخصیت‌های برجسته علمی و دینی نداشت. در دوره غزنویان و سلجوقیان، شیعیان در کل دنیای اسلام در بدترین وضعیت سیاسی و فرهنگی قرار داشتند؛ زیرا سیاست‌های غزنویان و سلجوقیان، تشیع را در خراسان و ایران به کلی به حاشیه راند و با تسلط سلجوقیان در عراق و انقراض حکومت آل‌بویه، حمدانیان و فاطمیان، تفکر شیعی هیچ حامی نداشت، و عملاً مدرسه مهمی نداشتند و هیچ گونه تبلیغی از تشیع صورت نمی‌گرفت. افزون بر آن، حمایت رسمی حکومت غزنوی از فقه حنفی و حکومت سلجوقی از فقه شافعی و تأسیس

مدارس نظامیه، باعث رونق مذاهب حنفی و شافعی و تفکر صوفی شده بود. (حسینی، ۱۳۹۷، ۱۲).

## نتیجه

غوریان هزاره میراث داران سیستانیان، زابلیان، خراسانیان و غرجستانیان است. تردیدی در هزاره و شیعه بودن آنها وجود ندارد، فرهنگ و آداب و رسوم این مردم گویای واقعیت جامعه امروزین غوریان است. از سویی؛ با توجه به فشارها، تهدیدها و قتل و کشتاری که در طول قرنهای متمادی به خصوص از سوی حاکمان غزنوی و تا عصر حاضر بر آنان رفته است، ثابت کردند که از پیرو راستین مکتب تشیع می باشند، مهمترین دلیل برچیدن و پایان بخشیدن به امپراتوری غزنویان توسط سلطان حسین غوری، ظلم و دشمنی دوامدار و دیرینه غزنویان به جهت پیروی غوریان از مذهب تشیع بوده است، هرچند که دلایل چون انتقام ملک الجبال قطب الدین محمد و امیر سیف الدین غوری و سید مجدالدین وزیرش را نیز نمیتوان نادیده گرفت. این مطلب که غزنه به خاطر برفباری هفت شبانه روز، به مخروبه تبدیل شد، بیشتر به افسانه می ماند تا واقعیت، مطلب واقعی حمله سلطان حسین غوری است که در مدت هفت شبانه روز غزنین در آتش جنگ و درگیری ویران و خراب گردید.

## کتابنامه

- ابن بطوطه، ترجمه به فرانسوی، پاریس، جلد سوم، ۱۹۵۵.
- ابن اثیر، *الکامل فی تاریخ اسلام و ایران*، ترجمه علی هاشمی حائری، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ج ۱۵، ۱۳۵۱.
- ابواسحاق ابراهیم اصطخری *مسالك و ممالک تصحیح ایرج افشار مترجم*: نا مشخص نوبت چاپ: اول، ۱۳۴۰.
- ایچ. دبلیو. بیلو - *مجله ماموریت سیاسی در افغانستان*، سال ۱۸۷۵، لندن، ۱۸۶۲.
- باسورث، ادموند، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ج ۲، ۱۳۶۴.
- بیهقی، *تاریخ بیهقی*، تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، سخن، ج ۱، ۱۳۸۸.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، تهران، نشر علم، ۱۳۷۴.
- تاریخ سلطانی، از شیخ صفی تا شاه صفی، سیدحسن بن مرتضی حسینی استرآبادی، تهران، ۱۳۶۶.
- تاریخ فرشته از آغاز تا بابر، تألیف محمد قاسم هندوشاه استرآبادی، کتابی است به زبان فارسی در تاریخ عمومی هندوستان از آغاز تا اوایل سده یازدهم. سال نشر ۱۳۸۷ ش.
- جعفریان، رسول، *تاریخ تشیع در ایران*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
- جوزجانی، منہاج سراج، *طبقات ناصری*، تصحیح عبدالحی حبیبی، دو جلد در یک مجلد، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- حبیبی، عبدالحی، *تاریخ افغانستان بعد از اسلام*، نشر: تهران: افسون، ۱۳۸۰ ص ۸۷۳.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب*، مصحح دکتر منوچهر ستوده، ناشر کتابخانه طهوری، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- حسینی، عبد الله، *نقش علمای شیعه افغانستان در علوم اسلامی*، جلد ۱، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) - قم - ایران، چاپ: ۱، ۱۳۹۷ ه.ش.

- خواججه نظام‌الملک طوسی، سیاستنامه (سیرالملوک)، ناشر، زوار، ۱۳۴۴، ص ۲۷۴-۲۷۶.
- دارمیستیر، سرودهای عام افغانان، پاریس ۱۸۸۸-۱۸۹۰ میلادی.
- دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعرا، تصحیح ادوارد براون، به کوشش محمدعباسی، تهران، بارانی، ۱۳۳۷.
- دهخدا، علی اکبر: لغت‌نامه دهخدا، بخش غور، (نسخه دیجیتال، <https://dekhoda.ut.ac.ir>).
- (بر اساس نسخه فیزیکی ۱۵ جلدی انتشار سال ۱۳۷۷.
- دیوان سیدحسن غزنوی، تصحیح سید محمدتقی مدرس رضوی، تهران، اساطیر، ۱۳۶۲.
- ریاضی هروی، محمدیوسف، عین الوقایع تاریخ افغانستان،
- شهاب‌الدین ابی عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی، معجم البلدان، ترجمه علی‌نقی منزوی، چاپ اول، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی ۱۳۸۰.
- صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی الصدوق، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر الغفاری، طهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
- عتبی، جرفادقانی (گلپایگانی)، ترجمه تاریخ یمینی، تصحیح و شرح دکتر جعفر شعار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
- علی اکبر تشیید، هدیه اسماعیل یا قیام السادات، تهران، بنگاه مجله تاریخی اسلام، ۱۳۳۱.
- عید محمد عزیز پور، خاستگاه قومی و زبانی غوریان در جدال قلم.
- <http://www.khorasanzameen>
- فرخند، سید مهدی، مقاله نگاهی نوبه روابط فردوسی و سلطان محمود (با تأمل در ملاحظات نظامی عروضی). <http://ferdowsitoos.razavichto.ir>.
- کیانی، فاضل، آیا غوریان، هزاره بودند؟، فیسبوک، ۱۴۰۰، (facebook)
- گی لسترنج؛ ترجمه محمود عرفان. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، نشر انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مجلس، محمد باقر، بحار الانوار، تهران، دارالکتب اسلامی دوم، ۱۳۴۳.
- مایل هروی، تاریخ و زبان در افغانستان، تهران، ۱۳۷۱.
- معین‌الدین محمد الزمعی اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، به اهتمام محمد اسحاق، کلکته درپاسری، ۱۳۸۰.

- منهاج السراج جوزجانی، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، بی تا.
- موسوی بجنوردی، سیدکاظم، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، (شرح حال ابن سینا).
- میرخواند هروی، روضة الصفا، ج ۴، تهران، ۱۳۳۹، کتابفروشی مرکزی، بی تا.
- محمدبن ابی طالب دمشقی، نخبه الدهر فی عجائب البر و البحراثر، سیدحمید طبیبیان، چاپ اساطیر، ۱۳۸۲.
- ناصری داوودی، تاریخ تشیع در خراسان، عهد تیموریان، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۱ ش.
- نظامی عروضی، ۱۹۰۹. م/ چهارمقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، لیدن هلند، افست تهران، ۱۳۲۷.
- یزدانی، حسین علی "پژوهشی در تاریخ هزاره ها" جلد اول، محمد امین شریفی، قم، ص ۷۵، ۱۳۷۲.

